

به نام خدا

از مجموعه نگاشته های "آن آشنا"

فرمانروای هستی

(گفتگوهایی دربارهٔ جهان بینی توحیدی)

فرمانروای هستی

پنما به ما که هستی

آنگه بگو که هستی؟

(۲۱) زمزمه ای به سوی آسمان

آن آشنا پرسید:

- بزرگترین آرزوی شما چیست؟

گفتم:

- خوشبختی.

فرمود:

- آیا می توانید بگویید که خوشبختی چیست؟

گفتم:

- خوشبختی برای هرکس یعنی برآورده شدن نیازهایش، رسیدن به خواسته هایش، و همچنین شکوفا شدن قابلیت هایش.

فرمود:

- ولی نیازها و خواسته های هر فرد، ریز و درشت، و مهم و غیر مهم دارد.

گفتم:

- منظورم خواسته های مهمی است که دسترسی به آن ها دشوار است و آرزو نامیده می شوند.

خوشبختی یعنی برآورده شدن آرزوها.

فرمود:

- ولی آرزوها هم کوچک و بزرگ دارند.

گفتم:

- خوشبختی یعنی برآورده شدن بزرگترین آرزوی هر فرد.

با لبخند فرمود:

- به این ترتیب شما به اولین سؤال من جواب ندادید.

پرسیدم:

- چه طور؟

فرمود:

- گفتید بزرگترین آرزوی شما خوشبختی است و حالا می گوید خوشبختی، برآورده شدن بزرگترین آرزوی شما است.

به بیان دیگر، به گفته شما خوشبختی مساوی است با رسیدن به بزرگترین آرزو، و بزرگترین آرزو مساوی است با خوشبختی.

این که نوعی "همان گویی" است؛

باید می گفتید که بزرگترین آرزوی شما برآورده شدن کدام **خواسته** یا **نیازتان** است.

گفتم:

- در دوران های مختلف زندگی ام، خواسته ها و نیازهایم مرتباً تغییر کرده اند و من به همین خاطر خوشبختی

را در چیز های مختلفی جستجو کرده ام.

از سوی دیگر، آن چه که زمانی برایم آرزو بوده، در دوران های بعدی عمرم، جای خود را به چیزهای دیگری

داده است. مثلاً در کودکی، داشتن یک جیب پر از شکلات آرزویم بود، اما در جوانی، گرچه به شکلات علاقه

داشتم ولی آن دیگر برایم یک آرزو نبود.

آهی کشیدم و افزودم:

- و اکنون، در دوران پیری، برای من، شکلات نه فقط یک آرزو بلکه حتی یک **خواسته معمولی** هم نمی تواند

باشد؛ چون برایم **مضر** است.

فرمود:

- درباره خوشبختی، افراد مختلف نظرات **گوناگونی** دارند؛ هرکس خوشبختی را در چیزی می جوید.

ممکن است در این که خوشبختی چیست و یا رسیدن به چه آرزویی است، همه با شما هم عقیده نباشند.

گفتم:

- هر کس **حق** دارد در باره خوشبختی **نظر** خاص خود را داشته باشد.

برای یک فرد گرسنه، خوشبختی یعنی خوردن یک وعده غذای خوشمزه. بنا بر این نمی توان به این نظرِ او،
مادام که سخت گرسنه است، خُرده گرفت

و یا وقتی که در مقابل او یک بشقابِ غذایِ لذیذ به عنوانِ شامِ شبِ اش قرار داده می شود، او حق دارد
شادمان شود و خود را کاملاً خوشبخت بداند.
فرمود:

- اما این ها شادی هایِ ناپایدار هستند. ضمناً این قبیل موارد از شادی و احساسِ خوشبختی نمی تواند
کامل باشد. این ها سعادتِ حقیقی نیستند.

این که خوشبختی راستین رسیدن به چه آرزویی است را بعداً برایتان خواهم گفت . اکنون همین قدر
بدانید که خوشبختی راستین همیشگی و کامل است.
گفتم:

- ناپایدار بودن آن شادیِ سرِ سفره را درک می کنم. چون می دانم که همان شخص چند ساعتِ بعد دوباره
گرسنه می شود. ولی ناکامل بودن خوشبختیِ او به چه معناست. آیا منظورتان آن است که او ممکن است، همزمان
با آن وعدهٔ غذا، خواهان و آرزومندِ چیزهایِ دیگری هم باشد؟
فرمود:

- خیر. خوشبختیِ او، حتی در رابطه با همان وعدهٔ غذایِ پیش رویش هم، کامل نیست.
پرسیدم:

- چه طور؟

فرمود:

- اگر به فرض آن فردِ خوشبختِ سرِ سفره، خودِ شما باشید و درست هنگامی که از آن غذایِ خوشمزه، اولین لقمهٔ شامتان را به سوی دهان می‌برید، بچه‌گره‌ای که از گرسنگی نای نالیدن هم ندارد بیاید و با چشمانی پر از نیاز به بشقابتان خیره شود چه می‌کنید؟

گفتم:

- لقمه‌ای جلوی او می‌گذارم.

لبخندی زد و پرسید:

- می‌توانم دلیل این کارتان را سؤال کنم؟

بی‌درنگ پاسخ دادم:

- من یک انسان هستم و در زمرهٔ جانورانی نیستم که بر سر غذا یک دیگر را می‌درند. ضمناً در این جهان، آن گربه همدم ما انسان‌ها ست.

پرسید:

- اگر آن همدم شما لقمه‌های بیشتری بخواهد یا گربه‌های دیگری از راه برسند آن گاه چه می‌کنید؟

اندکی فکر کردم و با کمی ناراحتی گفتم:

- بشقابم را برمی‌دارم و جای دیگر می‌روم. جز این چاره‌ای ندارم.

پرسید:

- اگر به جای این همدم‌ها، گروهی انسان‌های محروم و گرسنه - که هم‌نوع‌ات هستند - به شما و به

بشقابتان زل بزنند، آن گاه چه می‌کنید؟

گفتم:

- دست از غذا خوردن می‌کشم، چون می‌دانم دیگر لقمه‌ای از گلویم پایین نخواهد رفت..... البته اگر یک نفر باشد او را در غذایم شریک می‌کنم.

پرسید:

- چرا برای همه شان غذا نمی‌خرید؟

با تندی پاسخ دادم:

- امکان مالی آن را ندارم. شاید خرید یکی دو وعده غذا در توانم باشد اما بیشتر نه.

تازه اگر وعده‌ای غذا بخرم نمی‌دانم آن را به کدام یک از آن افراد محروم و گرسنه بدهم.

وانگهی من چنین وظیفه و توانی ندارم که همه گرسنگان را سیر کنم تا بعد بتوانم بی درد سر شامم را

بخورم و با خیالی راحت بخوابم.

فرمود:

- پس می‌بینید که با این که آن وعده غذا را در اختیار دارید خوشبختی تان کامل نیست.

از یک سو باید از خوشبختی خود بزنید تا دیگران را خوشبخت کنید،

و از سوی دیگر با وجود گرسنگانی نالان در اطرافتان، شما نمی‌توانید خوشبختی را لمس کنید و آسوده

بخوابید.

کاملاً خوشبخت بودن در میان محرومان غیر ممکن است.

رفع محرومیت از محرومان شرط اصلی برای خوشبختی انسان‌هاست.

ادامه داد:

- البته کلام شما چندان دور از واقعیت نیست.

گرچه تلاش های اندک از سوی تک تک افراد، کاری بسیار نیکو، مآجور و مؤثر است، اما

رفع محرومیت و فراهم آوردن خوشبختی برای همگان، از عهده یک فرد و یا معدودی از افراد
بر نمی آید.

کاری سترگ و همگانی است و مستلزم مشارکت همه جانبه نیکوکاران و به ویژه خود محرومان و
شوربختان و بینوایان است.

ضمناً، در این راه، نیکوکاران ناگزیر می شوند که از سهم خود از خوشبختی بزنند تا بتوانند آن را صرف
محرومان کنند.

افزود:

- ضمناً محرومیت، فقط محرومیت اقتصادی نیست.

ممکن است کسی نیاز مالی و معیشتی نداشته باشد ولی از تندرستی محروم باشد.

ممکن است کسی سالم و سیر باشد اما محروم از دانش باشد.

محرومیت ها سلسله مراتب دارند.

پرسیدم:

- در این سلسله مراتب، بالاترین نوع محرومیت چیست؟

فرمود:

- محرومیت از شناخت "او" و ندانستن راه نزدیک شدن به "او" و به اولیای "او".

و این تنها مقوله ای است که هرکس می تواند با شرکت در محرومیت زدایی از دیگران، خود نیز کاملاً

خوشبخت شود. چون

اگر فقط یک نفر، از طریقِ درست، به سویِ "او" راهنمایی شود، این امر از هر آن چه آفتاب بر آن می تابَد ارزشمند تر است.

پرسیدم:

- چه کسی بیشترین وظیفه را در زمینه رفع محرومیت ها دارد؟

فرمود:

- در بسیاری از موارد، محرومیت های موجود، ناشی از کم کاری ها یا اشتباهات افراد نیستند. در بیشتر مواقع، ساختارهای اجتماعی یا در برخی موارد، رویدادهای طبیعی محرومیت آفرینان اصلی اند، و لذا

جامعه در کلیت خویش و مدیریت کلان آن، باید ایفای نقشی کلیدی، در رفع تمامی انواع محرومیت ها، را بر عهده گیرند.

ادامه داد:

- کسانی که بر این باورند که می توانند در میان جمعی گرسنه و نالان، سیر سر بر بالین بگذارند و دعوی خوشبختی کنند، روزی از این خود فریبی رهایی خواهند یافت.

و به مشیتِ "او"، روزی فرا خواهد رسید که

محرومان به خوشبختی راستین نائل خواهند شد.

با چشمانی پر از فروغ امید روی به آسمان نمود و زیر لب چیزی گفت.

گرچه کلماتِ او را نمی شنیدم اما می دانستم که چه زمزمه می کند.

بی تردید، مثل همیشه، از فرمانروای هستی درخواست می کرد آن رادمرد از سلالهٔ پاکان را هر چه زودتر مأمور فرماید تا، به اذنِ "او"، به تمامی محرومیت ها، یک بار برای همیشه، پایان دهد و محرومان را به خوشبختی راستین، به سعادتِ همیشگی و کامل، برساند.

چنین باد!

ادامه دارد